

و شکست عظیم بر لشکر مغرب افتاد، چنانچه تا در (۱) کروه تعاقب نمودند، و اردوی سلطان محمود را بتاراج بردند.

درین اثنا سلطان محمود که خود را بگوشه کشیده منتظر فرصت میبود. چون اکثر مردم بتاراج مشغول شدند، و نظام شاه با معدودی چند ایستاده ماند، با دوازده هزار سوار از عقب، فوج نظام شاه ظاهر شد. خواجه جهان ترک، که عمده قلب بود، قابی نموده، عنان نظام شاه را گرفته متوجه شهر بدر گردید، و قضیه منعکس گشت. و مردمی که بتاراج رفته بودند، متاع نفیس زندگانی را بغارت دادند.

و ملکه جهان و اندک نظام شاه از مکر و غدر اندیشیده، بجهت محافظت شهر بدر، ملو خان را گذاشته، خود نظام شاه را برداشته بغیروز آباد رفت. و از آنجا خطی بساطان محمود گجراتی فرستاده، امداد و کوهک طلبید. و سلطان محمود تعاقب نموده شهر بدر را محاصره کرد. چون مردم گریخته در فیروز آباد بر نظام شاه جمع شدند، و خبر رسید که سلطان محمود گجراتی با لشکر عظیم بهمد نظام شاه متوجه شده، بزودی خواهد رسید. سلطان محمود قرعه کنکاش در میان آورده، در آخر قرار داد، که چون هوا گرم شده. و ماه رمضان رسیده، اولی و انساب آنست، که تسخیر این بلاد را بسال دیگر موقوف کرده، مراجعت نموده شود. و باین بهانه روز دیگر کوچ نموده، متوجه ولایت خود گردید.

و در سنه سبع و ستین و ثمانمانه. چون خیال تسخیر بلاد دکن در سر داشت، باز سامان لشکر نموده، بنصرت آباد نعلچه فرود آمد، و هفوز در نعلچه

(۱) در نسخه ب " ده کروه ".

بود، که عریضه سراج الملک تهانه دار قلعه^(۱) کهرله رسید، مضمون آنکه نظام شاه دکهنی نظام الملک را با لشکر انبوه بر سر تهانه کهرله نامزد فرموده، درین چند روز خواهد رسید. بعد از استماع این خبر بر جناح تعجیل عازم حمایت تهانه دار کهرله گردید. و در اثناء راه خبر رسید، که نظام الملک ترک آمده، قلعه کهرله را ناخت، و دران وقت که نظام الملک بحوالی قلعه رسید، سراج الملک بشرب خمر مشغول بود، و از خود خبر نداشت. و پسر سراج الملک از قلعه برآمده جنگ کرده گریخت، و نظام الملک از کمال غرور و نخوت بضبط و ربط آنجا نمی پردازد. و سلطان محمود، بعد از استماع این خبر مقبول خان را با چهار هزار سوار بصوب قلعه کهرله فرستاد. و خود بجهت انتقام متوجه دولت آباد گردید. و در اثناء راه متعلقان رای سرکچه و وکلای رای جاجنگر پانصد و سی زنجیرو فیل برسم پیشکش فرستادند. و وکلا را خلعت و انعام داده، رخصت فرمود. چون در موضع خلیفه آباد فرود آمد، منشور سلطنت و خلعت ایالت را یکی از خادمان امیر المومنین مستنجد بالله یوسف بن محمد عباسی از مصر جهت آوردند. از کمال سرور و خوشحالی رسم استقبال بجا آورده، خادمان خلیفه را گرامی داشت. و اسپان با زین و نجام مرصع و خلعتهای زر دوزی انعام کرد.

و چون بسرحد ولایت دولت آباد رسید، خبر دادند، که سلطان محمود گجراتی از دار الملک خود برآمده، متوجه این حدود است. سلطان محمود بجانب قلعه مالکذده^(۲) عازم گشت؛ و پاره^(۳) موضع و قریات را

(۱) در نسخه ج "کهوله".

(۲) در نسخه ج "بالکنده".

(۳) در نسخه الف "پاره از موضع" و در نسخه ب "پاره مواضع".

تاخته، از راه کوندواره بدار الملک شادی آباد معاودت نمود. و روزی چند قرار گرفته، در ربیع الاول سنه احدی و سبعین و ثمانمائه فوجی همراه مقبول خان بناخت (۱) قصبه ایلیچپور فرستاد. چون آن جماعه نواحی ایلیچپور را بدست آورده، شهر را غارت کردند، بعد از یکپاس شب حاکم آنجا همسایه‌های خود را مثل قاضی خان و پیر خان را جمع نموده، با هزار و پانصد سوار و پیاده بی‌شمار بقصد جنگ آمد. چون این خبر بمقبول خان رسید، غنائم و اسباب و پرتال خود را با یک فوج راهی ساخت، و مردم خوب کار آمدنی را انتخاب نموده، همراه خود نگاهداشت. و جمعی را برای چنداول تعیین نموده، خود در جانی کمین کرد. و چون طرفین بهم آویختند، مقبول خان از کمینگاه برآمد، و قاضی خان روی هزیمت بصوب ایلیچپور نهاد، و مقبول خان تا دروازه ایلیچپور تعاقب نمود، و در راه بست نفر از سرداران معتبر کشته شدند. و سی نفر دیگر بدست افتادند، و مقبول خان از آنجا مراجعت نموده، مظفر و منصور بمحمود آباد رسید.

و در جمادی الاول سنه احدی و سبعین و ثمانمائه، والی دکن، قاضی شیخن نام شخصی را برای مصالحه بدار الملک شادی آباد فرستاد، و بعد از رد و بدل بسیار، مصالحه بران قرار یافت، که والی دکن تا ایلیچپور ولایت برار را بساطن محمود بگذارد؛ و سلطان محمود من بعد بدیار دکن مضرت نرساند. و برین قرار داد صلح نامه نوشته بتوقیعات امرا و اکابر و معارف ممالک رسانیدند، و در جمادی الآخر سال مذکور قاضی شیخن، ایلیچی را خلعت و زر مرسوم مرحمت نموده شیر الملک را بار همراه نمود، تا عهد و پیمان را در حضور یکدیگر استحکام دهند.

(۱) در نسخه الف «مقبول خان ساخته بقصبه».

بعد از چند روز فرمود، که مدار محاسبات دفتر بر تاریخ قمری بنهند، و بجای تاریخ شمسی تاریخ قمری بنویسند، و از سنه احدی و سبعین و ثمانمائه تاریخ قمری در دفاتر ثبت شد.

و در شهر ربیع الاول سنه مذکور، شیخ نور الدین که از کبار علمای وقت بود، در نواحی مندر رسید. ساظران محمود تا حوض رانی استقبال نموده، بر سر اسب یکدیگر را در کنار گرفتند، و نهایت تعظیم و احترام او بجا آورد.

و در ذیحجه سنه مذکور مولانا عماد، رسول سید محمد نور بخش بخدمت سلطان محمود رسیده، خرقه شیخ بر سبیل تبرک آورد. و سلطان ورود خرقه را نعمت کبری دانسته، قدوم مولانا عماد الدین را تلقی بخیر و احسان نمود. و از غایت سرور و خوشحالی، خرقه را پوشید، و دست بذل و سخا کشاده، جمیع علما و مشائخ و بزرگان آن دیار را که در مجلس او حاضر بودند معظوظ و بهره‌مند گردانید.

و در محرم سنه اثنین و سبعین و ثمانمائه مسرعان بادیه پیمای بعرض رسانیدند که مقبول خان، برگشته روزگار، قصبه محمود آباد را که الآن مشهور بکهرله است، تاراج نموده، ملتجی بوالی دکن گشت. و چند زنجیر فیل، که بواسطه مصالح ملکی همراه او میبود، برای زاده کهرله حواله نمود، و رای زاده کهرله قصبه محمود آباد را متصرف شد. و مسلمانانی که در قاعه متوطن بودند، همه را کشت. و طایفه کوفد را بخود موافق ساخته، راه را مسدود گردانید. بمجرد وصول این خبر، تاج خان و احمد خان را بدفع این فتنه رخصت فرموده، خود نیز بتاریخ

بستم (۱) ربیع الآخر سنه مذکور، بنعلتجه منزل کرد. و بعد از چند روز، بسمت محمود آباد روان شد. و در اثناء راه، خبر آمد، که تاج خان و احمد خان روز دسره که از روزهای بزرگ براهمه است، هفتاد گروه ایلغار نموده، خود را بآنجا رسانیدند. و چون خبر گرفتند که رای زاده بطعام خوردن مشغول است، تاج خان گفت، بر سر دشمن غافل در آمدن از مردانگی نیست، و همان جا عنان اسپ نگاه داشته شخصی را پیش او فرستاده، خبردار ساخت. رای زاده دست از طعام باز داشته، با مردم خود سلاح پوشیده، بجنگ پیش آمد. و آن چنان کوشش از طرفین بسمت ظهور انجامید، که مزید بران متصور نباشد. و آخر الامر اکثر مردم او علف تیغ گشتند. و او خود سر و پا برهنه فرار نموده بکوندوان ملتجی شد. و فیلان مقبول خان، با دیگر غذائم و قصبه محمود آباد بدست افتاد. و چون عریضه تاج خان بساطان محمود رسید، بغایت مسرور گشت. و ملک الامرا ملک داؤد را بتادیب آن طائفه، که رای زاده را جای داده بودند، تعیین کرد. و چون این خبر بآن گروه رسید، رای زاده را مقید ساخته نزد تاج خان فرستادند.

و سلطان محمود بعد از فتح، عزیمت محمود آباد نموده بتاریخ ششم رجب المرجب در قصبه سارنگپور نزول نمود. و در همانجا بعد از چند روز خواجه جمال الدین استرآبادی برسم ایلیگیری از خدمت میرزا سلطان ابر سعید با تعفف و سوغات آمد. و سلطان محمود از وصول خواجه جمال الدین بسیار مسرور و خوش وقت گردیده، او را بنوازشات خسروانه خوشدل ساخته، رخصت انصراف ارزانی داشت. و از انقسام سوغات

(۱) در نسخه ب «هشتم».

هندوستان، از پارچه و قماش و چند کنیزک رقص (۱) و گوبنده و چند نیل و چند خواجه سرا و شارک و طوطی سخن گوی و اسپان عربی بمصعوب شیخ زاده علاء الدین بهمرآه خواجه جمال الدین فرستاده، خود در دارالملک شادی آباد قرار گرفت.

و در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمانه، عرضداشت غازی خان رسید، باین مضمون که زمینداران کچهواره قدم از شاه راه اطاعت بیرون نهاده اند. بمجرد وصول این عریضه، سلطان محمود صعوبت مداخل و مخارج ملاحظه نموده، در وسط ولایت، حصارى طرح انداخت. که در عرض شش روز عمارت آن شرف اتمام پذیرفت. و بعد از اتمام آن را جلالپور نام نهاده، منیر (۲) خان را آنجا گذاشت.

و بتاریخ هشتم شعبان سنه مذکور شیخ محمد فرملى و کپورچند پسر راجه گوالیر برسم حجابت، از نزد (۳) سلطان بهلول لودی بادشاه دهلی در فواحي فتح آباد بخدمت رسیدند. و تحفه که آورده بودند گذرانیدند، و بزبانى معروض داشتند که سلطان حسین شرقی دست از ما باز نمیدارد. اگر حضرت سلطانی امداد و اعانت ما نموده، بفواحي دهلی تشریف فرمایند، و فتنه و فساد او را از ما باز دارند، در زمان مراجعت قلعه بیانه را با توابع پیشکش خواهیم نمود. و هرگاه سلطان را سواری واقع شود، شش هزار راس اسب سامان نموده، بخدمت خواهیم فرستاد. سلطان محمود فرمود، هرگاه سلطان حسین متوجه دهلی شود، من بسرعت تمامتر خود را بامداد

(۱) در نسخه ج «کنیز خاص».

(۲) در نسخه ج «میرزا خان».

(۳) در نسخه الف و ب «برسم حجابت سلطان بهلول».

و کرمک خواهم رسانید. و برین قرار داد، تفقد احوال ایلچیان نموده، خلعتهای فاخره داده، رخصت کرد.

روز دیگر کوچ نمود متوجه دار الملک شادی آباد گردید. و چون هوا در غایت گرمی بود، در راه بواسطه طغیان حرارت، مزاج او از حد اعتدال برآمد، و روز بروز مرض اشتداد می یافت، تا آنکه نوزدهم ذیقعده سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه، در ولایت کچهواره، از خرابه دنیا بدار الملک آخرت خرامید. و مدت سلطنت او سی و چهار سال بود. * بیت *

بجاء ار چه بر آسمان تخت برد
بجاء لحد عاقبت رخت برد

موافق بودن مدت عمر سلطان محمود در حین جلوس بمدت زمان سلطنتش خالی از ندرت و غرابتی نیست. حضرت صاحب قران امیر تیمور گورگان نیز در سن سی و شش سالگی بر سربر سلطنت با استقلال جلوس فرموده اند. و مدت سلطنت آن حضرت سی و شش سال بوده، و بعد انتقال آن حضرت، سی و شش نفر از فرزندان و نبایر او حی و قائم بوده اند.

ذکر سلطان غیاث الدین ولد سلطان محمود خلجی.

چون سلطان محمود خلجی رحلت کرد، پسر بزرگ او سلطان غیاث الدین بر تخت سلطنت تکیه زد. و دست بذل و سخا از آستین جود و عطا بر آورده، عموم طبقات اذام را از خود راضی و شاکر گردانید. و زری که بر چتر نثار کردند، بر اهل فضل و استحقاق قسمت نمودند. و برادر خورد خود را، که سلطان علاء الدین خطاب داشت، و مشهور

بفدن (۱) خلن بود، بدستور قدیم ولایت رنجهپور مقرر داشت. و چند پرگنه دیگر که در زمان سلطان محمود در تصرف او نبود، بواسطه رضای خاطر او بار لطف نمود. شهزاده عبد القادر را ناصر شاه خطاب داده ولی عهد خود گردانیده، شغل وزارت تفویض نمود. و چتر و پالکی و کوبه و جاگیر دوازده هزار سوار باو مقرر نمود. و بخوانین و امرا امر کرد، که هر صباح بمسلم شاهزاده رفته، در رکابش بدولتخانه حاضر شوند. چون از جشن سلطنت و طوبی جلوس و پرداخت، روزی، امرای خود را طلبیده، گفت که چون سی و چهار سال در رکاب پدر تردد و خطره (۲) نمودم، اکنون بمخاطر میبرسد. که آنچه از پدر بمن رسیده است، در محافظت آن کوشیده، بزیاده طلبی، خود را تصدیق ندهم، و در امن و آسایش و عیش و عشرت، بر خود و تابعان خود بکشایم. و ولایت خود را در امن و امان داشتن، به از آنست که بولایت دیگران دست زنفد. و در اجتماع اهل نغمه سعی فرمودن گرفت. و از اطراف و جوانب، اهل طرب رو بدرگاه او نهادند. و از کنیزان صاحب جمال و دختران راجها و زمینداران، حرم خود را مملو ساخت. و درین باب نهایت مبالغه بکار برد، و از دختران جمیله هر یکی را هفوی و پیشه تعلیم نمود. و مناسبت مرعی داشته، بعضی را رقاصی و پاتر بازی و گروهی را خوانندگی و مزامیر نوازی، و برخی را کشتی گیری آموخت. و پانصد کنیز حبشی را لباس مردان پوشانیده، شمشیر و سپر بدست داده، گروه جیوش نامید، و پانصد کنیزک ترک را لباس اتراک داده گروه مغولان خواند. و پانصد کنیز، که بقوت قریحه و شدت ذکا امتیاز داشتند، اقسام علوم آموخت.

(۱) در نسخه ج «فدی خان».

(۲) در هر سه نسخه «قطره».

و هر روز یکی را در طعام بخود شریک میساخت. و گروهی را برگزیده اشغال ممالک مثل استیفا و نگاهداشت جمع و خرج ولایت و مشرفی کارخانها تفویض نمود.

و در حرم سرای خود، بازاری طرح انداخت، که هر چه در بازار شهر بفروخت میرفت، در آنجا نیز فروخته می شد. و بالجمله شانزده هزار کفیز در حرم سرای او جمع شده بود. و هر یکی را روزی دو تنگه نقره و دو من غله مقرر بود. و در تسویبت، مبالغه تمام مرعی داشتی، چنانچه زانی خورشید، را که بزرگترین حرمهای او بود، و با او محبت مفرط داشت، و در مهمات صاحب اختیار بود، نیز دو من غله بوزن شرع و دو تنگه میداد (۱). و بخدمتگاری فرموده بود که هر روز طعام پخته بر در سوراخ موشان بگذارد. و بعهده داران فرموده بود، که چون شکر نعمت حق سبحانه و تعالی بجای آرد، یا نعمتی که حق تعالی بمن ارزانی داشته بنظر در آید، پنجاه تنگه برسم شکرانه باهل استحقاق بدهند. و بجواب معطل ندارند، و با هر خورد و بزرگ که در بیرون سخن کنم، یکهزار تنگه بصیغه انعام باو برسانند. و اکثر اوقات او بعیش و عشرت میگذشت. و بعد از یک پاس شب کمر بندگی بر میان جان بسته بادای لوازم عبودیت مشغول می شد. و جبین خود را بر خاک عجز و افتقار میسود. و از در نیاز در آمده مطالب و مآرب خود را از حضرت حق سبحانه و تعالی دریوزه می نمود.

(۱) در نسخه الف و ب «تنگه می داد و چنین گویند که هر جانوری که در حرم سرای او بود دو من غله و دو تنگه نقره مقرر نموده بود و بخدمتگاری فرموده بود».

و بیکی از مقربان خود امر کرده بود، که هرچه در مملکت او سائج شود، و یا عریضه از سرحد برسد، در محل صالح بعرض او برساند. و اگر در مهمات ملکی وزرا را اشتباهی واقع می شد، عریضه نوشته، بصوم سرای میفرستادند. و از جواب موافق مدعا نوشته میفرستاد. حکایت کفند، که نوبتی سلطان بهلول لودی بادشاه دهلی قصبه الهنپور را، که تعلق بسلاطین مالوه داشت، تاخت، و بساکنان قصبه مضرت تمام رسید، چون خبر بمندو رسید هیچکس نتوانست که پای جرات پیش نهاده، این مضمون را بعرض سلطان غیاث الدین برساند. آخر الامر بمصلحت و صواب دید وزرا، حسن خان روزی انتهاز فرصت نموده، معروض داشت، که سلطان بهلول هر سال مبالغ کلي برسم پیشکش و سلامی بخدمت سلطان سعید محمود شاه می فرستاد. و درین ایام مسموع می شود، که از دلیری واقع شده، و فوج او دست نهب و تاراج بقصبه الهنپور دراز کرده اند. بعد از استماع این خبر، در ساعت بشیر خان بن مظفر خان حاکم چندیری نوشته فرستاد، که لشکر بهیلسه و سارنگپور را بخود همراه گرفته متوجه گوشمال سلطان بهلول شود. و بعد وصول فرمان، شیر خان استعداد مردم خود نموده عازم بیانه گردید. چون سلطان بهلول طاقت مقاومت در خود مفقود دید، بیانه را گذاشته بدهلی رفت، و شیر خان تعاقب نموده، بجانت دهلی متوجه گردید. سلطان بهلول بمصالحه و هدیه شیر خان را باز گردانید، شیر خان از سر نو تعمیر قصبه الهنپور نموده، متوجه چندیری گشت. روایت کفند، که هر شب چند (۱) مهر بزیر بالین او می نهادند، و صباح با اهل استحقاق میداد. و هفتاد کنیزک حافظ قرآن مجید را فرموده بود، که هنگام تغیر لباس قرآن

(۱) در نسخه ب "چند صد مهر".

را ختم کرده، برو می دمیدند. از حسن اعتقاد و ساده لوحی او حکایت
 کنند. که روزی شخصی شتم خربی آورده گفت، که این سم خر عیسی
 است. فرمود تا او را پنجاه هزار تنگه دادند. و سم را ازو خریدند.
 القصه سه کس دیگر که سه سم خر آوردند، بهای هر سمی همان قدر گرفتند.
 اتفاقاً یکی دیگر نیز سمی آورد، و سلطان پنجاه هزار تنگه بار حکم کرد،
 یکی از مقربان گفت، که مگر خر عیسی پنج پا داشت، که بهای
 سم پنجمین باین مبلغ عطا میشود. سلطان فرمود، که شاید این راست
 باشد، و از آنها یکی بغلط آورده باشند. و نیز با نزدیکان فرموده بود، که در
 وقت عشرت و مشغولوی وی بسختان اهل دنیا، پارچه حاضر آورده و نام
 کفن بران اطلاق میکردند. و او عبرت گرفته، تجدید وضو میکرد، و استغفار
 نموده، بعبادت مشغول می شد، و باهل حرم نیز مبالغه فرموده بود، که
 بجهت نماز نهجد او را بیدار میکردند. و آب بر روی او میزدند، اگر احیاناً
 خواب گران تو بودی، بزور می کشیدند. و بیدار میساختند، و اگر در
 جشنی بودی، و بیک در اعلام برفخاستی، حسب الامر دستش گرفته،
 بر می خیزانیدند، و در مجلس او اصلا سخن نا مشروع، و آنچه غم آرد،
 نمی گفتند و مسکرات را هرگز ندیدی. روزی معجونی برای سلطان
 ساخته بودند، و یک لک تنگه خرج کرده بودند، چون بحضور سلطان
 آوردند، فرمود تا اول اجزاء آن را خواندند. در سصد و چند دواز یکدم
 جوز بویا داخل شده بود. گفت که این معجون بکار من نیاید. و فرمود
 تا آن را لقمه آتش سازند، یکی گفت که بدیگری عطا شود، گفت
 حاشا که آنچه بخود روا ندارم بدیگری تجویز نمایم.

وقتی یکی از همسایه‌های شیخ محمود نعمان، که مصاحب سلطان
 بود، از دهلی بخدمت او رسیده، گفت معامد و عطایابی عام سلطان را یاد

کرده آمده‌ام، تا بوسیله تو وجه کار خیر دختر بدست آرم، شیخ گفت وجه ترا من از خود کفایت کنم، گفت از تو نستانم، خواهم که از عطایای سلطانی بهره‌مند شوم، تا آبرویم بیفزاید. شیخ هرچند مبالغه کرد، او راضی نشد، شیخ گفت که آینده‌های دیگر را بزرگی آبا و یا بفضایل آنها رعایت (۱) میکنم، ترا که عاری ازین همه دو امری، بچه چیز تعریف می‌کنم. او گفت من خود را بنورسانیده‌ام، تو عقل و دانش خود را کار فرمایی، شیخ آن مرد را بدربار سلطان همراه برد. و از گندمی که آنجا برای فقرا وزن میکردند، با وی گفت، که مشتی بردار، و با خود بدار، چون شیخ بر سلطان درآمد، آن مرد همچنان در دنبال او بود، سلطان پرسید، که این مرد کیست، گفت مردی ست حافظ قرآن مجید. مشتی گندم هدیه آورده، که بر هر دانه ختم قرآن کرده، سلطان گفت او را چرا اینجا آوردی، ما را پیش او بایستی رفت. شیخ گفت او را قابلیت و لیاقت آن نبود، که سلطان را نزد او باید شد. سلطان گفت، اگر او لائق نبود، هدیه او خود عزیز بود. و چون سلطان مبالغه فرمود، شیخ بران قرار داد، که روز جمعه در مسجد جامع، آن مرد هدیه خود را بگذراند. چون از نماز فارغ شدند. سلطان فرمود، تا او بر منبر برآمده، آن مشت گندم را در دامن سلطان اздаخت، و سلطان او را بانواع عطایا بذواخت.

آورده اند، که روزی سلطان با خالص خود گفت، که من چندین هزار حرم صاحب جمال بدست آورده‌ام، اما صورتی که دل من می‌خواست، بدست درنیامد. یکی از ایشان گفت، که شاید موکلان این خدمت در تمئیز صورت خوب کامل نباشند. اگر بنده باین خدمت مامور شود، یحتمل که موافق طبع سلطان بهم توانم رسانید. سلطان فرمود که تو صورت خوب را چه طور

(۱) در نسخه الف «نیابت می‌کنم» در نسخه ج «ثابت می‌کنم».

دانسته. گفت آنکه، هر عضو او که بنظر درآید، بیننده را از آرزوی دیدن عضو دیگر مستغنی سازد. مثلاً اگر قامتش را به بیند، چنان واله او شود، که بدیدن روی او نیازمند نگردد. سلطان این تمئیز حسن را ازو بپسندید. و او رخصت گرفته، گرد بلاد برآمد، و هرچند در عالم نظر انداخت، آن چنانکه خواست نیافت. اتفاقاً قریب موضعی رسید، دختری را دید، که خرامان میرفت. کیفیت رفتار و قامتش او را مفتون ساخت. چون مواجهه نموده نظر بر جمال او انداخت، آنچه که میخواست بهتر از آن یافت، پس روزی چند در آن موضع بسر برده. بهر حيله که دانست، دختر را از آنجا بر آورده بملازمت سلطان آورده، سلطان را خرسند ساخت. گفت بچندین هزار درم این را خریده‌ام.

و بعد از روزی چند مادر و پدر این دختر این معنی را دریافته، دانستند که شخصی که درین موضع چندگاه اقامت نموده بود، دختر را بدر برده است. از نام و دیار او سراغ جسته، بداد خواهی نزد سلطان آمده، در بهگذری سر راه بر سلطان گرفته، داد خواهی کردند. سلطان دانست، که بجهت همان دختر داد خواهی میکنند. سلطان از آنجا قدم برداشته همان جا فرونشست، و فرمود تا علماء را حاضر آوردند. پس گفت که حکم شرع را بر من اجرا نمایند. داد خواهان بر حقیقت حال مطلع شده، عرض کردند که داد خواهی ما بجهت آن بود، که دختر را آن شخصی برده باشد، چون در حرم سلطان داخل شده است، شرف و سعادت ما است، خاصه که مسلمان شده، و از کیش ما برآمده است، اکنون ما بطرح و رغبت راضی شدیم.

پس سلطان بعلماء گفت، که اکنون آن عورت بر من مباح شد. اما بجهت ایام گذشته هرچه حکم شرع باشد با من بجا آرید. اگر هم

مستوجب گشتن باشم خون خود بعلل کردم، علماء گفتند که آنچه بفادانستگی شود، در شریعت عفو است؛ و بکفارت تلافی میشود، سلطان با وجود این حال ازین امر پشیمان شده، من بعد مردم خود را از جستن عورات و پیدا ساختن آنها منع کرد.

و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمانه قران علوی واقع شد، یعنی زحل با مشتری در برج عقرب بدرجه و دقیقه متحد و مقارن گشت. و نیز کواکب خمس در برج واحد اجتماع پذیرفتند. و اثر نکوست در اکثر بلاد ممالک، سمت ظهور یافت. سیما در مملکت خلیجیه اختلالی پدید آمد، چنانچه از احوال ناصر شاه مبین و معلوم خواهد شد.

و در سنه تسع و ثمانین و ثمانمانه، رسولی از رای چانپانیر آمده عرضداشت آورد، که چون سابقاً سلطان محمود بن سلطان احمد محاصره چانپانیر نموده بود، سلطان محمود شاه بمدد و معارفند بندها آمده خلاص کرده بود، و آلاں سلطان محمود گجراتی آمده، باز چانپانیر را محاصره نموده، اگر حضرت خاقانی نسبت بندگی قدیم ما را منظور فرموده، متوجه استخلاص بندها شرفند، باعث انتشار حمیت و مردانگی خواهد گردید. و هر روز یک لک تنگه بجهت مدد خرج بعهدہ داران سلطان رسانیده خواهد شد. چون این مضمون بعرض رسید، استعداد لشکر نموده، در کوشک نعلچه فرود آمد، روز دوم علماء و (۱) قضات را بمجلس طلبیده، استفسار فرمود، که بادشاه اسلام کوه کفار را محاصره نموده، آیا در شرع ما را میرسد، که بحماییت کافر برویم. علماء باجمعم گفتند که جائز نیست. سلطان غیاث الدین از نعلچه رسول چانپانیر را رخصت فرموده، بدار الملک خود خرامید.

(۱) در نسخه ج « علماء و فضلا و قضات ».

چون کبر سن ویرا دریافت، میان سلطان ناصر الدین، و شجاعت خان که سلطان علاء الدین خطاب داشت، بر سر مملکت نزاع پدید آمد. و با وجودیکه هر دو برادر حقیقی بودند، کار بجائی کشید، که قصد یکدیگر کردند. و رانی خورشید، دختر رانی بگلانه، که حرم بزرگ سلطان غیاث الدین بود جانب شجاعت خان گرفته، در صدد آن شد، که مزاج سلطان غیاث الدین را نسبت بسطان ناصر الدین منحرف سازد، چنانچه این داستان بتفصیل در ذکر سلطان ناصر الدین مرقوم خواهد گردید. القصة سلطان ناصر الدین، عنان اختیار از دست داده، از مذبذوب گریخت، و در وسط ولایت قراقرز گرفته، امرا را بخود موافق ساخت، و آمده قلعه مذبذوب را محاصره نمود. و سلطان علاء الدین شجاعت خان پنج هزار نفر گجراتی را بخود موافق ساخته دلاسا کرده دست و پای میزد. آخر الامر، امرای غیاث شاهی دروازه را کشوده، او را بقلعه طلبیدند. شجاعت خان چون دید، که سلطان ناصر الدین از دروازه درآمد، رفته پناه بسطان غیاث الدین برد. و بعد از چند روز، که اساس قصر سلطنت ناصر شاهی استحكام پذیرفت، شجاعت خان را با پسران از پیش پدر طلبیده گردن زد. و در نهم رمضان سنه ست و تسعمائه، سلطان غیاث الدین بمرض اسهال بجوار رحمت حق پیوست. بعضی گویند که سلطان ناصر الدین پدر را بزهر هلاک ساخت. سلطان ناصر الدین برانی خورشید پیغام فرستاد، که خزائن سلطان را که در تصرف او بوده، تمام بخازنان بسپارد، والا آزار خواهد کشید. رانی خورشید از سلوک ناخوش او ملاحظه نموده، تمام خزائن و اموال را که در حرم پنهان و مخفی بود، بر آورده بگماشتهای ناه و شاهی تسلیم نمود، مدت سلطنت او سی و دو سال و هفده روز بود.

ذکر سلطان ناصر الدین.

از باب تواریخ متفق اند، که ولادت سلطان ناصر الدین، در ایام سلطنت سلطان محمود خلجی بود (۱)، محمود شاه و غیاث شاه از کمال ابتهاج و خرمی جشنها ترتیب داده، تا یکماه بساط عیش و عشرت مبسوط داشتند. و بشکانه این موهبت کبری، عامه برآیا عموماً، و اهل فضل و استحقاق خصوصاً، از خوان احسان و مایده امتنان ایشان بهره‌ور گشتند، و منجمان اختر شناس بعرض رسانیدند، که شاهزاده بطالعی سعد، و ساعت مسعود، متولد شده (۲)، و از قباله دهر پرورش کامل و تربیت شامل یابد، و در جمیع اصناف صنایع و انواع هنر ممتاز و بی نظیر وقت باشد (۳). روز هفتم بنظر بزرگان در آورده، عبد القادر نامش نهادند. و در ایام صبی و بزرگی آثار سلطنت و شه‌پاری از جبین او واضح و هویدا بود. و چون بسن تمیز رسید، و در مراسم سروری و سرداری قصب السبق از اقران بود، سلطان غیاث الدین او را ولیعهد خود گردانیده، شغل وزارت تفویض فرمود. برادر خوردش شجاعتم خان، اگرچه بحسب ظاهری دقیقه در موافقت او فرو گذاشت نمیکرد، اما در باطن نفاق داشته، گروهی را بخود موافق ساخته، روزی در خلوت بعرض سلطان غیاث الدین رسانید، که جمعی از اوپاش بیباک، در خدمت سلطان ناصر الدین جمع شده، او را بر ملک گیری تحریر می‌نمایند، علاج واقعه پیش از وقوع لائق ست. و چندان وسوسه نمودند، که اراده گرفتن شاهزاده و مقید ساختن او بخاطر سلطان تصمیم یافت. اما چون آثار فحابت و امارات

(۱) در نسخه ج "خلجی واقع شده بود".

(۲) در نسخه ج "متولد شده اکثر از قباله دهر".

(۳) در نسخه ج "خواهد بود".

جهانگیری از سیمای او لایح بود، شفقت ابوت بران داشت، که مرهم عفت و التفات بر جراحات خاطر او نهاده، او را قوی دست سازد. و فرمود تا عارض ممالک بامرا و سران گروه، پروانه رسانیدند، که هر صباح بسلام سلطان ناصر الدین رفته، در رکابش بدر خانه حاضر شوند.

و سلطان ناصر الدین، نیز از روی استقلال مهمات ملکی را از پیش گرفته، همه جا گماشتهای خود تعیین نمود. و چون پرداخت پرگفت خالصه، بشیخ حبیب و خواجه سپیل خواجه سرای رجوع نمود، یگان خان و آمن و مونجا (۱) بقال، که قبل ازین عمال خالصه بودند، برانی خورشید زحل طبیعت ملتجی گشتند. زانی خورشید چون خواهان شجاعت خان بود، و بسلطان ناصر الدین صفای خاطر فداشت، بوسیله شجاعت خان بعرض رسانید، که ملک محمود کوتوال و سیوداس (۲) بقال، که راس و رئیس مشططان و غدارانند، بسلطان ناصر الدین مخصوص شده اند. و اجاره بعضی مواضع جاگیر او را بهانه آمد و شد خود ساخته. سلطان غیاث الدین، ملک محمود و سیوداس بقال را طلبیده، بی پرسش و تفحص بقتل رسانید، و مردم، خانهای آنها را بغارت بردند.

و سلطان ناصر الدین بعد ازین امر، دست از شغل (۳) مهمات باز داشته، چند روز بسلام حاضر نشد. زانی خورشید و شجاعت خان، بسعی و اهتمام یگان خان و مونجا بقال فرصت یافته، حرفهای غرض آمیز، در لباس بیغرضی رسانیدند، و دست تصرف بخزانة دراز نموده، بخاطر جمع، از روی استقلال، بمهمات ملکی می پرداختند. و بواسطه کبر سن، سلطان

(۱) در نسخه ب «پونجا».

(۲) در نسخه الف «میوداس» و در نسخه ب «سوداس».

(۳) در نسخه ج «شغل وزارت».

غیاث الدین قبول کرد، اما چون از مردم بیغرض شنیده بود، که رانی خورشید و شجاعت خان بساطان ناصر الدین در مقام افترا و صدد تهمت اند، درکار او متوقف می بود، شیخ حبیب الله و خواجه سهیل چون دانستند، که محرک این فتنه و فساد مונجا بقال است، فرصت نگاه داشته او را کشند، و گریخته بحرم سلطان ناصر الدین در آمدند. رانی خورشید این داستان را نزد سلطان غیاث الدین بآب و تاب تقریر کرد، و از استماع این واقعه نایراً غضب سلطان غیاث الدین اشتعال یافته، جمعی را همراه یکان خان فرستاد، تا از خانه سلطان ناصر الدین قاتلان را گرفته بیاورند. و در وقت رخصت فرموده بود، که دقیقه از دقائق حرمت و عزت ناصر شاهی فر گذاشت نخواهند کرد.

درین اثنا شیخ حبیب الله و خواجه سهیل از سرای ناصر شاهی سوار شده متوجه بیابان گشتند. و در راه گفته میروفتند، که ما بخانه قاضی میرویم، هر که دعوی خون مونجا بقال میکند، بخانه قاضی حاضر شود، یکان خان و دیگر امرا چون بدربار ناصر شاهی رسیدند، و پیغام فرستادند، جواب آمد، که شیخ حبیب الله و خواجه سهیل، مونجا بقال را بامر من نکشته اید و نمیدانم که کجا رفته اند، یکان خان بجواب ملتفت نشد. و تا سه روز حرم سرای ناصر شاهی را قبل داشت. سلطان چون دانست، که قاتلان فرار نموده اند، و آزار فرزند عبث است، مشیر الملک و منهبی خان را فرستاده، پیغام داد، که اگر آزاری بخاطر فرزند راه نیافته، و عبار کلفت ساحت دل او را مکنر ساخته، بدستور قدیم بی تکلف قدم در راه نهد. که بیش ازین طاقت مغرقت و مهاجرت ندارم.

سلطان ناصر الدین، باوجود صد ملاحظه، شرف پایبوس ولی نعمت خود دریافت. و پدر و پسر عبار فتنه را از صفحات زمان بآب دیده

فرو شستند؛ سلطان ناصر الدین باز سر گرم خدمت شد، و هر روز الطاف مجدد نسبت بخود مشاهده می نمود. و در جوار محله‌های غیاث شاهی عمارتی جهت سکونت خود طرح انداخت، تا هرگاه که خواهد، شرف خدمت دریابد. رانی خورشید روزی فرصت یافته، گفت که سلطان ناصر الدین بام خانه خود را بپام کوشک جهان نامی متصل ساخته، و قصد غدیری درین ضمن ست. سلطان غیاث الدین، بی فکر و تأمل در سینه خمس و تسعمائه، عالی (۱) خان کوتوال را فرمود تا عملات ناصر شاهی را مفهوم سازد. و همان شب سلطان ناصر الدین با خاطر شکسته باتفاق جمعی بصوب دهلر که در بیابان کشن واقع ست عازم گشت. شیخ حبیب الله و خواجه سهیل آنجا آمده ملازمت نمودند. و رانی خورشید و شجاعت خان، بی آنکه سلطان غیاث الدین را واقف سازند، فوجی از عقب فرستادند. و سلطان غیاث الدین، تاتار خان را فرستاد، تا دلجوئی ناصر شاه نموده، بشهر بیارد. تاتار خان جمعیت خود در موضع بکنکانو (۲) گذاشته، باتفاق ملک فضل الله بده میو شکار بخدمت سلطان ناصر الدین رفته، پیغام رسانید. و او عریضه نوشته داد، که تاتار خان خود رفته بخواند و جواب بیارد. و تاتار خان نیک نهاد بجذاج تعجیل متوجه شادی آباد شده، مضمون عریضه را عرض رسانید. هنوز جواب نگرفته بود، که رانی خورشید از بسکه بر مزاج سلطان غیاث الدین تصرف داشت، پروانه بعارض ممالک رسانید که تاتار خان را بدفع ناصر الدین تعیین نماید. تاتار خان چون مضمون حکایت معلوم کرد، از قلعه فرود آمده، متوجه باره (۳) گردید.

(۱) در نسخه ج "غالب خلن".

(۲) در نسخه ب "کنکا".

(۳) در نسخه ب "باره سندر".

فوجی که بدفع ناصر شاه ناسزد شده بود، بموضع کنگانو رسیده، در مآل کار خود متحصیر و متفکر گشتند. چه اگر طریقه جنگ مسلوک میدارند، ازان می ترسند، که چون فویست سلطنت بناصر شاه برسد، هر یکی را بیاسا رساند. و اگر بمندو مراجعت نمایند، از سیاست رانی خورشید، که قریب الوقوع بود، ملاحظه داشتند. هنوز در صحرائی حیرت سرگردان بودند، که سلطان ناصر الدین ازان منزل کوچ نموده، در قصبه هسته (۱) فرود آمد. و درین منزل ملک مهته (۲) و ملک هیبت، که از امراء کبار دولت غیاث شاهي بودند، آمده پیوستند، و ناصر شاه را قوت و شوکت افزود. ازان منزل بقصبه اجایه (۳) نزل فرمود. و مولانا عماد الدین افضل خان و گروهی از زمینداران آن ناحیه درین منزل ملحق شدند. و بواسطه نزهت هوا، و طراوت صحرا چند روز آنجا مقام نموده، روز عید فطر باستصواب امراء چتر بر سر افراخته، امراء و معارف و سران گروه را بخلعتهای فاخره مخصوص گردانید.

درین اثنا خبر آوردند، که فوج شجاعت (۴) خلن بآهنگ جنگ از موضع کنگانو کوچ نموده بقصبه کندریه (۵) رسید. ناصر شاه ملک ملهو را بگوشمال آن جماعه فرستاد. چون کوکب طالعش از افق اقبال ساطع گشته بود، بعد تلاقی فریقین باد فتح و فیروزی بر پرچم ملک ملهو وزید. و آن گروه گریخته بمندو رفتند. و ملک ملهو با غنائم بسیار در قصبه اجایه

(۱) در نسخه الف « بننه » در نسخه ج « هتنه ».

(۲) در نسخه ب « مته ».

(۳) در نسخه الف و ج « راجایه ».

(۴) در نسخه ج « شجاع خان ».

(۵) در نسخه ب « کیدویه » و در نسخه الف « کندویه ».

باردوی ناصر شاهي ملحق گردید. و بتاريخ شانزدهم شوال سنه خمس و تسعمائده، ازان منزل متوجه قصبه اجود (۱) گشت. مبارک خان و همت (۲) خان آمده پیوستند. و چون بقصبه سندرسی (۳) رسید، رستم خان حاکم سارنگپور بملازمت رسید، و چند سلسله فیل و متاع بسیار پیشکش گردانید. و بعد وصول اجین، امرا و تهبانه داران فوج و جوق جوق رو بدرگاه او نهادند. زانی خورشید و شجاعت خان از بیم جان بسطون غیاث الدین معروضداشتند، که ناصر شاه اجین رسیده، و جمیع امرا و تهبانه داران بار گزیده اند. عذقریب قلعه شادی آباد محاصره خواهد شد.

سلطان غیاث الدین شیخ اولیا و شیخ برهان الدین را برسم رسالت فرستاده، پیغام داد، که مدتهاست که عیان کار مملکت بید اقتدار آن فرزند نهاده ایم، اگر از روی اخلاص و یگانگی مردم او باش را که برو گرد آمده اند، رخصت داده بحضور بیاید، باز انتظام امور سلطنت مفوض برای ثاقب و فکر صائب او خواهد شد، دران هنگام اگر صلاح داند، ولایت رنجهپور را بشجاعت (۴) خان، که حکم فرزند او دارن نامزد نماید، و نائر فتنه و فساد را بآب صلح فرو نشاند. ناصر شاه مقید بجواب نشده در سلخ ذیقعد سنه مذکوره از قصبه اجین بقصبه دهار منزل کرده، چند روز آنجا توقف نمود. و درین اثنا خبر آمد که یکن خان با سه هزار سوار بقصد جنگ از شادی آباد فرود آمد. بمجرد امغلی این خبر ملک عطن را با پانصد سوار بموضع هانسپور (۵)

(۱) در نسخه الف «اوجود» و در نسخه ج «نکن».

(۲) در نسخه ب «مبارک خان و بمین خان» و در نسخه ج «و عمای خان».

(۳) در نسخه ب «سندری».

(۴) در نسخه ج «شجا خان».

(۵) در نسخه الف و ب «هانسپور».

فرستاد، یکان خان اطلاع یافته متوجه هانسپور گردید، و بعد از محاربه، ملک عطن غالب گشت، و بکصد نفر مردانه مردم شغلس از فوج یکان خان بقتل (۱) آمد. و ملک عطن هشتاد اسپ و متاع بسیار غنیمت گرفته بقصبة دهار مراجعت نمود. یکان خان بابقية السیف گریخته بقلعه (۲) درآمدند. و بعد از چند روز یکان خان بتحصیرص رانی خورشید و شجاعت خان جمعی را باخود همراه گرفته، بآهنگ جنگ از قلعه مندو فرود آمد، بمجرد استماع این خبر ناصر شاه، خواجه سهیل و ملک مهته و ملک هیبت و میانجیو را بدفع یکان خان نامزد کرد، چون نظر یکان خان بر فوج ناصری افتاد، پای قرار و ثباتش از جای رفته بی جنگ گریخت، و بالجمله هرگاه تلاقی فریقین دست داد، ریاح نصرت و فیروزی بر پرچم اعلام ناصر شاهی وزید.

و بتاریخ بیست و دوم ذی الحجة الحرام سنه مذکوره بکوشک جهان نمای فعلیچه فرود آمد. و درین منزل جاسوسان خبر آوردند، که سلطان غیاث الدین بغفس نفیس بجهت تسلی فرزند اراده آمدن دارد. بجهت امضای این نیت از دار السلطنت نقل نموده، در صعه عرض ممالک قرار گرفتند، و در ساعتی که منجمان اختیار نموده اند، از آنجا خواهند خرامید، و دلجوئی فرزند نموده، بشادی آباد مراجعت خواهند کرد. ناصر شاه از استماع این خبر مسرور و مبتهیم گردیده، مترصد و مترقب قدم مسرت لزوم پدر میبود، تا آنکه شجاعت خان باستصواب رانی خورشید، محققه سلطان غیاث الدین را برداشته، متوجه فعلیچه گشت. و چون بدروازه دهلی رسیدند، از بسکه کبر سن سلطان را دریافته بود، از نزدیکان خود

(۱) در نسخه ج "کشته گشته".

(۲) در نسخه ب "بقلعه مندو درآمدند".

پرسید، که مرا کجا می برد. بعضی صورت واقعه را بعرض رسانیدند فرمود که روز دیگر خوانم به ت، امروز بر گردید. خدمتگاران بی اختیار برگشتند، چون زانی خوشید شنید که سلطان غیاث الدین از راه مراجعت نمود، دانست که این امر از پیش خواخواند ناصر شاه صادر شده. آن جماعه را بحضور طلبیده. سخنان درشت بر زبان رانده سبب استفسار نمود. گفتند که سلطان اختیار خود برگشته، کسی را درین امر مدخل نیست.

و شجاعت خان ناصواب زانی خورشید شکست و ریخت قلعه را در سبب نموده، همچو تقسیم کرد. ناصر شاه نیز از دایره خود پیش آمده در در قاعه سرچاپا تعین نمود. هر روز از طرفین جمعی کشته میشدند. سلطان غیاث الدین بجهت تمهید مصالحه، افضی القضا، مشیر الماک را فرستاد. و چون جواب موافق مدعا نشنید، از زانی خورشید ملاحظه نموده همانجا ماند، و چون محاصره تنگ شد، و اهل قلعه بواسطه عدم وصول تله و مایحتاج، مضطر و عاجز گشتند، مضمون نَعَمَ الْأَنْقَلَابُ وَ تُو عَلِيًّا ماحفوظ نظر ساخته، توجه بران گمشتند. که امر سلطنت بر ناصر شاه قرار گیرد. و از اهوائی که در قاعه مانده بودند، موافق خان و ملک فضل الله میرشکار فرصت یافته خود را بخدمت ناصر شاه رسانیدند و سلطان ناصر الدین یک لکبه تکه بموافق خان انعام فرمود، و زانی خورشید و شجاعت خان چون برین حال اطلاع یافتند، علی خان را از حکومت قلعه عزل نموده، ملک پیا را علی خان خطاب داده، محافظت قلعه و حکومت شهر بار تفویض نموده محافظ خان و سورجمل را بیاسا رسانیدند، و امرا و اکابر و جمیع سکنه شهر از مشاهده این سیاست شکسته خاطر گشته عرائض بخدمت ناصر شاه فرستاده، پررانیجات استمالت خواستند، و کار

محصوره بعد از چند روز بمرتبه انجامید، که از غله جز حرفی در اهل قلعه نماند. و اکثر مردم بجهت عسرت از قلعه برآمدند.

و شب هژدهم صفر سنه ست و تسعمائه ناصر شاه بقصد تسخیر قلعه سوار شد. و چون نزدیک قلعه رسید، مردم مرچله حاضر شده. تیر و تفنگ انداختند. و درین معرکه اکثر جوانان کار طلب زخمی شدند. و آخر الامر سلطان ناصر الدین بطرف مرچل هفتصد زینه متوجه شد. دلاور خان جنگجو از ممر آب، خود را بدرون قلعه رسانید. و سلطان ناصر الدین نیز در آمد. و شجاعت خان، با گروهی از مردم معتبر ببرج قلعه برآمده، داد مردانگی و حق تردد ادا (۱) نمود. و سلطان ناصر الدین بنفس نفیس تیر اندازی کرد. و مردم خوب بر سر تیر قضا او رفتند. و چون کومک شجاعت خان پی در پی رسید، و جوانان مهذبه از فوج ناصر شاه مجروح شدند، صلاح وقت در مراجعت خود دیده، قدم از قلعه بیرون نهاد، در اردوی خون قرار گرفت. و مردمی که تردد و جانسپاری نموده بودند، هر یکی را بلطف و عنایت و خلعتی جدید تسلی و پریش فرمود.

بعد از چند روز اولاد شیر خان بن مظفر خان حاکم چندیری با هزار سوار و یازده سلسله فیل اردوی ناصر شاه پیوستند. و در مجلس اول پسر بزرگ را مظفر خان، و پسر دوم را اسعد خان خطاب داد. و از وصول لشکر چندیری، مردم اردوی ناصر شاه را استظهاری و قوتی پدید آمد. و درین وقت، بعضی از اهل قلعه مذکور، که محافظت دروازه مال پور (۲) بایشان تعلق داشت، اعلام کردند، که اگر افواج ناصر شاه باین جانب عبور نمایند، قلعه بی مشقت و زنج بدست خواهد آمد. سلطان ناصر شاه،

(۱) در نسخه ب "تردد بجا آورد".

(۲) در نسخه الف "نال پور".

مبارک خان و شیخ حبیب الله و موافق خان و خواجه سهیل و جمعی دیگر را در شب دست و چهارم ربیع الآخر سنه مذکور تعیین فرمود، و شیخ حبیب الله فرار داد، که اگر فتح قلعه میسر شود، انگشتی خود را خواهد فرستاد، تا معلوم شود که قلعه بدست افتاد، چون امرا قریب دروازه رسیدند اهل شهر باتفاق زبردست خان بن هزبه خان که سلاح خانۀ قلعه بار تعلق داشت، دربان دروازه مالپور را کشته دروازه را کشودند، و مردم ناصر شاهي جلو دروازه در آمدند.

و شجاعت خان با فوجی آراسته متوجه جنگ شد. فاما کاری نتوانست کرد، و کربخته بحویلی خود در آمد. و فرزندان و عیال را گرفته، بحرمه سرای سلطان غیاث الدین داخل شد. و شیخ حبیب الله بموجب فرار داد انگشتی فرستاده، ناصر شاه را حاضر ساخت. و او در طرفه العین خود را بدروازه مالپور رسانیده، داخل شهر شد، و امرا بخدمت شتافتند، و مبارکباد گفتند. بعضی بیخردان، بی امر ناصر شاه بعضی منازل و قصرهای سلطان غیاث الدین را آتش زدند، شجاعت خان و زانی خورشید و بعضی مردم را گرفته برآوردند. و دست نهب و تاراج بر آورده، شهر را تا دو روز غارت کردند، سلطان غیاث الدین (۱) حرم نموده، از صفه عرض ممالک انتقال فرموده، در محل سرستی قرار گرفت.

روز سیوم جمعه بست و هفتم ربیع الآخر سنه مذکور، سلطان ناصر الدین بر سریر سلطنت جلوس فرمود، و شجاعت خان و زانی خورشید را هموکل سپرد. و ملک منته را بفعلیچه فرستاد، و پسر میانگی خود را که میان منجمله شهرت داشت ولیعهد گردانیده، سلطان شهاب الدین خطاب

(۱) در نسخه ج "سلطان غیاث الدین رعایت حرم نموده از صفه".